بسم الله الرحمن الرحیم

## مراتب طولیه وجود

 صحبت در مراتب طولیه وجود بود. آنچه كه در عالم وجود از حیث رتبه، در سلسله طولیه قرار مى‌گیرد از شئون ذاتیه وجود است نه چیزى جداى از او. به عبارت دیگر شدت و ضعف، تقدّم و تأخّر مرتبه وجودى وجود، اوّلیت و اولویت علیت و معلولیت از شئون ذاتیه نفس وجود است و جداى از او نیست. وهمینطور ـ خلافاً للقوم ـ آنچه كه درمرتبه عرضیه قرار مى‌گیرد از موجودات و تكیف وجود، به كیف‌هاى مختلف، و تكمّم وجود به كم‌هاى مختلف، و به معروضیت در آمدن وجود، به اعراض مختلفه از شئون ذاتیه وجود است و جداى از وجود نیست.

## ریشه تخصّص یا تشخّص یا امتیاز

 آنچه كه ایشان در اینجا فرموده‌اند این است كه: ضرورتى براى این تبدّل وجود ندارد. پس ریشه تخصّص یا تشخّص یا امتیاز چیست؟ آیا همانطورى كه مرحوم آخوند در اسفار علت تخصص و تشخّص را، شدّت و ضعف و تقدّم و تأخّر مى‌دانند است، و یا علت تخصّص و تشخّص در سلسله عرضیه، عبارت است از عوارضى كه منبعث از ماهیات مى‌شود؟ گرچه در مرحله وجود خارجى، اتحاد هوهوى و اتّحاد ماهوى و تعینى، به حمل شایع دارند. البته در صورتى كه اعراض را لابشرط فرض كنیم.

## اعراض به اعتبار عقل و تأمل عقلى بر دو قسم هستند

 چون اعراض به اعتبار عقل و تأمل عقلى بر دو قسم هستند. گاهى اوقات اعراض را؛ و بطور كلى انواع را، حصول صورت و ماده را، لابشرط فرض مى‌كنند كه در آن صورت در قضایاى حملیه اتحاد با موضوع دارند مثل اینكه مى‌گویند «زید متكمّم، زید متكیف» «الانسان متكمّم و متكیف» «الانسان مضاف، الانسان ذو مكان، الانسان ذو زمان، فى زمن»، این زمان و مكان و اعراضى كه در اینجا عارض بر موضوع است در صورتى كه، لا بشرط اخذ بشود مى‌تواند عَرَضى واقع بشود یعنى عرضى خارج محمول مثل «زید قائم» كه قائم اتحاد خارجى با آن زید در عالم خارج دارد، اما از نقطه نظر ماهوى، بین آنها تفاوت وجود دارد.

 اما اگر اعراض را بشرط لا اخذ كردیم یعنى نفس عرض را به عنوان عرضیت بدون حمل او بر موضوع در نظر گرفتیم، یعنى او را تنها و بدون موضوع فرض كردیم و براى او حساب جداگانه‌اى باز كردیم و یك معناى استقلالى تصور كردیم. در این صورت بر موضوع حمل نمى‌شود مگر به حمل مواطاه و اشتقاق و امثال ذلك. مثل اینكه فرض كنید در «زیدٌ عدلٌ» مى‌گوئیم «زید ذو عدل» چون عدل، بشرط لا اخذ شده و «زید عدل» معنا ندارد مگر اینكه عدل را به معناى عادل بگیریم.

 در هر صورت اعراض، كه بشرط لا اخذ شده‌اند و به لحاظ استقلالى به آنها نگاه مى‌كنیم و وقتى كه لحاظ، لحاظ استقلالى شد همانطور كه مرحوم حاجى در این حاشیه مى‌فرمایند چگونه ممكن است كه مشخِّص براى وجود بشود؟ چون عرض، بعد از تحقق موضوع، عارض مى‌شود نه قبل از آن، و فرض ما بر این است كه، وجود منبسط به چه نحو تشخّص پیدا مى‌كند؟ یعنى سراغ علّت مى‌گردیم، نه اینكه، حالا كه این وجود تشخّص پیدا كرد چه عوارضى بر آن حمل شد. بالأخره این وجود در مكان و زمان است. و بروزِ زمان، مكان، متى، أین و اضافه، بر اینها رتبهً بعد از تحقق موضوع است. یعنى وجود رتبهً باید تحقق پیدا كند نه زماناً، و موضوع بر تقدّم اعراض تقدّم طبعى دارد نه تقدّم خارجى بنابراین، این اعراض، نمى‌تواند در اینجا مشخِّص باشد.[[1]](#footnote-1)

پس تشخّص، علتش چیست؟ در سلسله عرضیه كه نمى‌شود، در سلسله طولیه كه خودِ تقدّم و تأخّر علت براى تشخص است. یعنى یك وجود، وقتى در مرتبه ما فوق قرار مى‌گیرد، همین در مرتبه مافوق قرار گرفتن، علت براى تشخّص اوست. چون وجودات عقول مفارقه و یا مفارقات نوریه كه داراى جنس و فصل نیستند، جنس و فصل آنها انیت آنها است. یعنى ماده و صورت ندارند، پس شدت نوریه و ضعف نوریه و تقدّم رتبى بر تأخّر رتبى؛ علت تشخص براى آنها است. این كه اینها، در این رتبه واقع شدند علت تشخص براى آنهاست.

 اگر سؤال شود كه تقدّم و تأخّر كه از مقوله اضافه هستند و مقوله اضافه بعد از تحقق موضوع، عارض بر موضوع مى‌شود و تقدّم یك وجود و رتبهً بر وجود دیگر، قطعاً در او لحاظ شده است پس چطور ممكن است كه علت براى خود آن موجود بشود؟ یعنى علت، براى موجودیت آن موجود بشود كه موجودیت آن موجود، عباره اخراى تشخّص و عبارهٌ اخراى تخصّص و تمّیز است.

 در مدت و شدت، باز همین اشكال وارد است. چه موقع شدت را، به موضوعى انتساب مى‌دهید؟ وقتى كه در خارج وجود داشته باشد. آن وقت این، نسبتِ به آن، شدید و آن، نسبتِ به این، ضعیف است و یا این، نسبتِ به آن، قوى و آن، نسبتِ به این، اقوى است. این اقوائیت، شدت و تقدّم از مقولات اضافه هستند و مقوله اضافه، از نظر مفهومى داخل در مقولات هستند و وجود مقولات، وجود بالعرض است و وجود بالعرض از وجود معروض و موضوع خودش، تأخّر طبعى دارد. اگر بگوئید كه منظور از تقدّم، مفهوم تقدّم نیست بلكه مصداق خارجى تقدّم است و مرتبه در اینجا لحاظ شده است. یعنى بودنِ وجود در این مرتبه علت براى تشخّص آن است، كارى هم به تقدّم و تأخّر نداریم.

 بخار آبى كه از سطح دریا برمى‌خیزد و به طرف بالا مى‌رود، ممكن است مراتبى را طى كند. در هر مرتبه‌اى كه این بخار قرار بگیرید آن مرتبه، تشخّص براى آن مرتبه بخار است. گاهى اوقات كه انسان در آسمان پرواز مى‌كند چند مرتبه ابر مى‌بیند. یعنى یك مرتبه ابر پایین است وقتى بالاتر مى‌رود مى‌بیند هنوز بالاى سرش ابر وجود دارد. یك مقدار زیاد كه بالا مى‌رود مى‌رسد به آن ابرها، تازه به آنجا كه مى‌رسد مى‌بیند بالاى سرش هنوز ابر است. این مراتب عدیده ابر است. اگر ابر بالایى، از مرتبه‌اش پایین بیاید نابود مى‌شود و اگر آن پایینى به مرتبه بالایى برود نابود مى‌شود. این بخار در هر مرتبه‌اى كه قرار مى‌گیرد مرتبه تشخّص وجودى او است. در این مرتبه، این نحوه ابر، منعقد شده است، در مرتبه بالایى آن مقدار منعقد شده، پس نفس مرتبه، علت براى تشخّص وجود است.

## مطلبى كه مى تواند باعث تشخّص وجود باشد

 این مسأله تا حدودى اشكال را در سلسله طولیه برطرف مى‌كند و موجب مى‌شود كه تشخص را به شدت و ضعف و یا به تقدّم و تأخّر نسبت بدهیم به این منوال كه: آن وجودى را كه خداوند از جنبه تجردى در او بیشتر قرار داده است جنبه تجردى او شدیدتر است. آن شدت تجردى نوریه، تشخّص او را به وجود مى‌آورد. بنابراین عقول مفارقه، ملائكه و تغییرات مخلتفه‌ایى كه در این زمینه شده است حكایت از این نكته مى‌كنند كه اگر یك وجودى در مرتبه مافوق قرار دارد به این علت است كه شدت تجردى وجودیه او اقتضاء این را مى‌كند و چون وجود او مجردتر است لذا مافوق مرتبه پایین‌تر قرار دارد پس شدت تجرّد، عبارت است از تشخّص او به نحوى كه اگر آن شدت را بردارید فقط همان وجود منبسط باقى مى‌ماند و اصلًا در اینجا رتبه‌ایى نیست و یا اگر آن مرتبه مادون را بگیرید دیگر چیزى باقى نمى‌ماند و همه یكى مى‌شوند.

چون که بى رنگى اسیر رنگ شد \*\*\* موسئى با موسئى در جنگ شد[[2]](#footnote-2)

وقتى كه این رنگ‌ها كه عبارت است از: اختلاف سلسله طولیه در تقدّم وتأخّر و شدت و ضعف و بالا و پایین و تو و من برداشته شد یك وجود، بیشتر باقى نمى‌ماند و همه سر یك كاسه و سر یك سفره مى‌نشینند. اینها همه‌اش به خاطر این است كه من خودم را بالاتر مى‌بینم.[[3]](#footnote-3)

## تمام این دعواها به خاطر شدت نوریه است (ت)

## نظر مؤلّف در باب علت تشخّص

 اما آنچه كه به نظر حقیر مى‌رسد این است كه: یك وقت بحث، بحث حكایت و مرآتیت عوارض متشخّص است و یك وقت بحث، بحث علیت براى تشخّص است و آنچه كه علت براى تشخص است چیست؟ مثال بخار، كه عرض كردیم، اگر در آن مثال، دقت كنیم مى‌توانیم به این مطلب برسیم كه این بخار كه از زمین تصاعد پیدا مى‌كند و به سمت بالا حركت مى‌كند داراى یك سرى علل و عوامل و شرایط و مقارناتى است كه آن علل و عوامل و شرایط و مقارنات ومصاحبات، آن بخار را در

هر مرحله‌ایى به صورت خاص و مشخص درمى‌آورند. یعنى وقتى ابر از سطح دریا تصاعد پیدا مى‌كند یك سرى عواملى دارد. داراى یك خصوصیات و یك نوع استعدادهاى ذاتى و جوهرى است كه به واسطه آن استعدادها و موادى كه در آن بخار وجود دارد، جوهرى و ثقل و خفتى كه در او وجود دارد. بر حسب خصوصیتى كه دارد و تصاعد مى‌كند با توجه به آن علل و آن شرایط در یك مرتبه قرار مى‌گیرد به طورى كه امكان صعود از آن مرتبه به مرتبه بالاتر وجود ندارد الّا اینكه آن شرایط تغییر پیدا كند. یعنى هوا، برودت، خود آن خفّت و ثقالت آن بخار گرماى شمس و بادها دست به دست هم مى‌دهند. این را در این مرتبه نگه مى‌دارند. وقتى در این مرتبه نگاه داشتند آن وقت ما آنها را مشاهده مى‌كنیم. قبلًا كه مشاهده نمى‌كردیم. ما فقط زمین و آسمان را تار مى‌دیدیم، این تارى به خاطر این است كه بخار دارد به بالا مى‌رود، اما چه موقع ما این بخار را مشاهد مى‌كنیم و به عبارت دیگر چه وقت این بخار تعین و تشخص پیدا مى‌كند و قابل اشاره حسیه است؟ وقتى كه آن شرایط باعث بشوند كه این بخارها به صورت یك اجتماع در بیآیند.

## مؤلف: علل و عوامل خارجى علت براى تشخص است

 پس علّت براى تشخص، رتبه شد یا علت تشخص آن علل و عوامل است؟ آن علل و عوامل خارجى علت براى تشخص است. وقتى آن علل و عوامل خارجى این را، در آن رتبه؛ نگه داشت كشف مى‌كنیم كه این بخار باید در این رتبه باشد تا اینكه تشخص پیدا كند. یعنى رتبه، كاشف و حكایت و اماره براى تشخص است نه علت. علت، آن نسبت و ارتباطى است كه بین علّت و معلول است. اینگونه نیست كه چون علت بالاتر است پس علت براى معلولى است اقتضاى ذاتى علت تأثیر گذاشتن در معلول را، مى‌كند و چون اقتضاء ذاتى دارد كشف مى‌كنیم كه باید بالاتر باشد. بالاتر بودن یك جنبه نسبى است. وقتى یك شیء جنبه علیت نسبت به معلول داشت و این جنبه علیت را اعمال كرد، معلولى از او بوجود مى‌آید، این اقتضاء ذاتى علت، در معلول است كه موجب تعین معلول و تحقق خارجى و به وجود آمدن عین خارجى معلول است.

 وقتى كه اینگونه شد عقل مى‌گوید تا یك شیء در مرتبه اقوائیت از شیء دیگر نباشد نمى‌تواند تأثیر كند. تا یك شیئى در مرتبه مافوق از شیء دیگر نباشد نمى‌تواند مؤثر باشد. لذا همیشه مى‌بینید كه مرد جنبه فاعلى دارد، چون همیشه در رتبه مافوق از زن قرار دارد.[[4]](#footnote-4)

## مؤلف: علت اصلى تشخص وجود منبسط در مراتب مختلف جعل است

 بنابراین آن علت اصلى كه موجب، براى تشخص وجود منبسط، در مراتب مختلف مى‌شود؛ جعل است. منتهى آن جعل، اگر به علت تعلق بگیرد تقدّم را، از او انتزاع مى‌كنیم، تفوّق و شدت را انتزاع مى‌كنیم، و اگر آن جعل، به معلول تعلق بگیرد تأخّر را انتزاع مى‌كنیم؛ ضعف را، تأخّر جوهرى و تجرد جوهرى را، انتزاع مى‌كنیم و امثال ذلك![[5]](#footnote-5)

 بنابراین علت براى تشخص جعل است و تمام آنچه را كه مرحوم آخوند ذكر فرمودند از مراتب، رتبه، تقدّم یا اعراض كه جنبه مرآتیت دارد، تمام اینها حكایت هستند و آیات براى تشخص هستند نه علتِ براى تشخص.

1. سؤال: وقتى از نظر زمان يکى است و فقط رتبهً او مقدّم است. اگر تشخّص متأخّر هم باشد مسأله‌ايى نيست.

   جواب: اينها جنبه حکايى دارند و علت براى تشخّص نيستند. فرض کنيد که اگر يک وجودى در خارج تحقق پيدا کرد، صرف وجودش در زمان خاص حکايت، از يک وجود مى‌کند، يعنى بودنش نه اينکه در اين زمان بودن، براى وجود زيد علّت بشود، علت چيزى ديگرى است.

   ما از بودن زيد؛ در اين زمان، بودن زيد، در اين مکان و بودن زيد، دائم الاضافه نسبت به اين جهات، پى‌ظمى‌بريم که زيد بايد تحقق خارجى داشته باشد. آيا سواد و بياض علت براى وجود زيد هستند؟ يا موضوعيت زيد علت براى وجود سواد و بياض است که لابشرط اخذ شده است؟ بنابراين نمى‌توانيم اعراض را، حتى- لا بشرط- علت براى تشخص بدانيم البته همانطور که مرحوم حاجى در اينجا اشاره‌اى دارد اعراض جنبه حکايى دارند و حق هم با مرحوم حاجى است

   بعد از اينکه وجودى متشخص شد مى‌ظتوان به اعتبارات عقلى، يک سرى اعراض را از او انتزاع کرد. اگر ارتباط او با جهات خارج لحاظ شد مى توانيم اضافه را انتزاع کنيم. اگر کيف او را لحاظ کرديم، تکيّف او را و اگر کمّ او را لحاظ کرديم تکمّم او را انتزاع مى‌کنيم. اگر موقعيت، سر و بدن، دست و پاى او را لحاظ کرديم وضع او را انتزاع مى‌کنيم. اگر انتساب او را به جهات ديگرى که جنبه ملکيت دارد لحاظ کنيم جِده را از او انتزاع مى‌کنيم. و هَلمَّ جَرّاً. اينها بعد التشخص زيد، لا قبل التشخص زيد و لا بنحو العلّيه بالتشخص زيد، انتزاع مى‌شود. [↑](#footnote-ref-1)
2. - [↑](#footnote-ref-2)
3. سؤال: پس ديگر همه‌اى نيست.

   جواب: بله، يک چيز است و همه چيز است؛ همه چيز است و يک چيز است. تمام اين دعواها به خاطر شدت نوريّه است، همه به خاطر تقدّم و تأخّر است و به خاطر اوليّت و اولويّت است. من مى‌گويم: من اوّلم، او مى‌گويد: نه من اوّلم، من از- السابقون- هستم، آن وقتى که ما خدمت آقا بوديم تو کجا بودى، پس ما مقدّميم، اين حرف‌ها همه‌اش از کثرات است. به شما قول مى‌دهم از مقام هوهويت پايين بيائيم کثرت شروع مى‌شود تا به اين دعواها برسد. منتهى بعضى از کثرات، کثرات نوريّه است که حجابهاى نور است و بعضى از کثرات، کثرات ظلمانى است که همين دعواها و حجاب‌هاى نفسانى را شامل مى شود. معاذنا الله من ذلک.

   سؤال: آيا تشخص به معناى تحقق و مواقع کثرات، به معناى امتياز است؟

   جواب: هيچ فرقى بين تمّيز و بين تشخص و تخصّص نيست. يعنى امتياز را مى توانيم از آثار تشخص بدانيم. وقتى يک شى‌ء متشخّص شد طبعاً از مابقى امتياز دارد. امتياز نوعى دارد يعنى بالجنس امتياز دارد. و ليکن تشخّص و تخصّص آن، خيلى با هم فرق ندارند.

   سؤال: تشخّص يک امر ذاتى، براى هر چيزى است؟

   جواب: امتياز هم يک امر ذاتى است. ليکن ما سراغ علت مى‌گرديم که علت براى تشخص چيست؟

   سؤال: وقتى ذاتى شد ديگر علّت نمى‌خواهد؟

   جواب: بله، آن وجود منبسط تعين ندارد؛ قابل اشاره نيست و مرتبه ندارد. و علت معنا ندارد، معلول هم معنا ندارد. تمام اينها، در وقتى است که بخواهد تشخص پيدا کند يعنى بخواهد آن عقل فعّال تحقق خارجى پيدا کند. آنجا تازه، اين اوصاف به رويش باز مى‌شود. آيا عقل فعال بالاتر است يا من باب مثال عقول مفارقه و کدام جنبه عللى دارند؟

   الشى‌ء ما لم يتشخّص لم يوجد

   سؤال: خود آن مطلق بودن، براى خودش تشخّص نيست.

   جواب: وجود يا بنفسه و بحقيقته تشخّص دارد که اين تشخص واجب الوجود است يعنى واجب الوجود در مقام هوهويّتش تشخص دارد. چون «الشى‌ءِ ما لم يتشخّص لم يوجد» و چون واجب الوجود، وجود است و اصل الوجود و موجود بالذاته و مستغنى از غير است پس نفس وجود، خودش موجب تشخص و موجوديّت خودش است که از آن صرف نظر کرديم. مى‌رويم سراغ مراتب پايين‌تر، تشخص مراتب طوليّه به چيست؟ آنها که جنس و فصل و صورت و ماده ندارند وضع و سايه ندارند. پس به چه تشخص دارند؟

   آيا وجود خارجى دارند يا ندارند؟ ما آنچه را که در خواب مى‌بينيم وجود خارجى دارد منتهى وجود خارجى مثالى و بالأخره يک تشخصى دارد. شما شب زيد بن ارقم را خواب مى‌بينيد، زيد بن ارقم با کوزهگر سر محله فرق مى‌کند. مى‌گوييد ديشب زيد بن ارقم را خواب ديدم نه قصاب يا بقّال را. پس اين تشخص را در خواب احساس مى‌کنيد و بر اين حکم بار مى‌کنيد وترتيب اثر مى‌دهيد و در بيدارى به دنبالش مى‌رويد؛ شما را راهنمايى مى‌کنند که اين کار را بکن و اين کار نکن. اينها به دليل تشخص خارجى است، خيال که نيست. اينها مربوط به عالم مثال است.

   آيا بالاتر از عالم مثال تشخصى داريم يا نداريم؟ مى‌گوييم داريم. اين همه مسائل کليه که به ذهن شما بدون صورت وارد مى‌شود همين مسائل رياضى، آن صورت مسأله کليّه که بدون صورت است، آيا تشخص دارد يا ندارد؟ آيا در ذهنتان احساس مى‌کنيد يک همچنين قضيه‌ايى که در ذهن شما انجام شده يا نشده است؟ در حالى که صورت ندارد. شما يک قضيه رياضى را بدون صورت در ذهنتان حل مى‌کنيد، يک قضيه جبرى را، يک معادله را در ذهنتان حل مى‌کنيد، بدون اينکه بگوييد آن معادله صورت ندارد و بدون اينکه در ذهن شما زنى بيايد؛ بچه‌ايى يا فرزندى بيايد نه حسن مى‌آيد، نه تقى مى‌آيد و نه چيز ديگرى. صرف قضيه کلّيه مى‌آيد. اين ديگر صورت مثالى ندارد، اين مافوق مثال است. و مربوط به ذهن شما است.

   بالاتر مى‌رويم آنچه را که مربوط به عقول است و مربوط به عوالم ربوبى است، آنچه که مربوط به عقول مفارقه و مفارقات نورى است، تشخّصات خارجى دارند منتهى اين تشخصات خارجى صورت و ماده و جنس و فصل و امثال ذلک ندارد.

   سؤال: تشخص به عنوان همان تحقّق است؟

   جواب: بله.

   سؤال: تحققِ با تعيّن يا بدون تعيّن؟

   جواب: تحقق که بدون تعين، معنا ندارد. تعين واجب الوجود عين تحقق و عين وجود اوست، تعين او عين ماهيت اوست. «الحق ماهيّته انيّته» ماهيت يعنى تعيّن ماهيتش که همان انيّتش است، همان عين خارجى، واقعيتش هم همين است. اصلًا عين خارجى، فقط ذاتِ حق است.

   ظهور حق مراتبى دارد

   سؤال: پس اين بحث‌ها بايد جمع شود. بحث تشخص به همان علت فاعلى برگردد و بگوئيم همان ظهور حق است که در هر مرتبه‌اى ظهور پيدا کرده است؟

   جواب: ما همين را مى‌گوئيم؛ ظهور حق به جاى خودش محفوظ اما اين ظهور حق مراتبى دارد يا ندارد؟ بالأخره حق در مظاهر مختلف جلوه‌گر شده يا نشده است؟ شما از آدم زيبا خوشتان مى‌آيد يا از آدم زشت؟ نمى‌گوييد که اين، حق است. بلکه مى‌گوييد من اين را مى‌خواهم. اينکه مى‌گوئيد من اين را مى‌خواهم، اين مربوط به چييست؟ چون اين مظهر، امتيازى از اين مظهر دارد و اين تشخص با اين تشخص افتراق دارد. و چون ذوق سليم بالطبع لطيف و ظريف را اقتضاء مى‌کند لذا به آن جميل، رغبت بيشتر داريد. ما اسم تمام اينها را تعيّن مى‌گذاريم. امتياز مى‌گذاريم، تخصص، تشخّص يا تحقق مى‌گذاريم. در اينکه ظهورات حق است حرفى نداريم منتهى ظهور حق مختلف است؛ ظهور حق در مرتبه نور است، يا ظهور حق در مرتبه ظلمت است، ظهور حق در مرتبه عقل است يا ظهور حق در مرتبه نفس است. تمام اينها ظهورات حق است. ظهور حق در تجرد محض است، ظهور حق در ماده محض است که همان صورت ماده باشد. آجر ظهور حق است، آن مُثل نوريّه هم ظهور حق‌اند.

   وقتى علتِ تشخص، مرتبه است، پس عليّت به چه معناست؟

   سؤال: وقتى علتِ تشخص، مرتبه است؟ پس عليّت به چه معناست؟ مى‌گويند تقدّم و تأخّر است؟

   جواب: به اين جهت مى‌گويند که در سلسله طوليّه، يک علّتى براى تحقق خارجى نياز است. ظهور حق بدون رتبه معنا ندارد. حق، ظهور در مقام عليت کند ولى علت متقدّم بر معلول نباشد، يک همچنين چيزى نمى‌شود. بنابراين آنچه که موجب شده است که علت، تشخص خارجى پيدا کند، تقدّم او بر معلول است. يعنى اگر بين علت و معلول يک لحاظ کنيم قطعاً مى‌بينيم که علت بايد در مرحله مافوق باشد و معلول در مرحله پايين باشد. اين مافوق بودن علت براى تشخص است. اين مربوط به خود وجود خارجى است. [↑](#footnote-ref-3)
4. يک وقت ما به شيراز داشتيم مى‌رفتيم ديديم که مهماندار هواپيما دائماً مى‌گويد خانم‌ها و آقايان، صبح بخير، يا مثلًا يک ربع مانده به شيراز، و از اين قبيل امور، صندلى او جلوى ما بود و ما هم گاه گاهى با ايشان مى‌خنديديم، وقتى خواستيم پياده شويم- گفتم: آقا! چيزى در دل من عقده شده است- حالا، همه مردم هم ايستاده‌اند-. اين همه گفتيد خانم‌ها و آقايان؛ آخر مگر ما مردها آدم نيستيم، آخر مگر ما مردها دل نداريم، يک بار هم بگو، آقايان و خانم‌ها او هم گفت: آقايان و خانم‌ها. يک مردى ريش تراشيده‌اى هم بود، گفت: حاج آقا! قربان دهانت بروم. يک خانمى هم از اين حرف بدش آمد و گفت: نه! خير. گفتم: هر چه مى‌خواهيد بگوييد؛ آقايان که بالاى خانم‌ها هستند. [↑](#footnote-ref-4)
5. سؤال: منظور همان مشيت است؟

   جواب: بله، همان مشيت است. [↑](#footnote-ref-5)